

## جستاری در شگرد تمثیل و انواع آن در مقالات شمس

لیلا آقایی چاوشی\*

دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۳۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۲/۰۴)

### چکیده

تمثیل از شگردهایی است که کلام را هنری و سخن را مؤثرتر می‌کند. تمثیل علاوه بر جنبه‌های زیباشناسانه، کارکردهای مهم دیگری نیز در سخن دارد. نوشتار پیش رو با در نظر گرفتن شگرد تمثیل و کارکردهای آن، این شیوه را در مقالات شمس بررسی کرده‌است. در این راستا، انواع گوناگونی از تمثیل‌های به کار رفته در این اثر شناسایی و بررسی شده‌است. با در نظر گرفتن گستره کاربرد این شیوه در مقالات و جایگاه مهم تمثیل در اقناع مخاطب و بیان آموزه‌های حکمی، نکته مهم دیگری مورد توجه قرار گرفت و آن اینکه تمثیل در مقالات شمس فراتر از یک ابزار بلاغی صرف برای هنری‌تر کردن کلام است. می‌توان گفت تمثیل شیوه‌ای است که از رهگذر آن، آموزه‌های عرفانی و حکمی مقالات به شیوه‌ای باورپذیرتر در اختیار مخاطبان قرار داده شده‌است؛ چنانکه باورپذیر ساختن موضوع سخن با احتجاجی هنری و پنهان از کارکردهای مهم تمثیل، علاوه بر جنبه‌های زیباشناسانه آن برشمرده شده‌است.

واژگان کلیدی: تمثیل، مقالات شمس، حکایت حیوانات، حکایت انسانی، مثل، اگزمپلوم.

---

\* E-mail: L.chavoshi@alzahra.ac.ir

## مقدمه

تمثیل (Allegory) از شگردهای بیان هنری در کلام است. تمثیل در واقع، تشبیهی مرگب است که نویسنده یا گوینده برای درک بهتر معنی از سوی مخاطب و ایجاد تصویری عینی از موضوع مورد نظر خود در ذهن مخاطب، آن را به کار می‌گیرد. تمثیل می‌تواند به اشکال مختلف در سخن ایجاد شود؛ از ذکر مثالی ساده در سخن گرفته<sup>۱</sup> تا روایتی که صبغه تمثیلی دارد. تمثیل در تعریف، آراستن عبارت نظم، نثر با جمله‌ای متضمن مطلبی حکیمانه آمده است؛ شگردی که موجب آرایش و تقویت سخن می‌شود (ر.ک؛ همایی، ۱۳۷۷: ۲۹۹). در تعریف‌های متأخرتر، به جنبه روایی تمثیل توجه بیشتری شده است؛ چنانکه تمثیل، بیان حکایت و روایتی خواننده شد که هر چند معنای ظاهری دارد، اما آنچه مد نظر گوینده است، معنای کلی دیگری است (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۹: ۷۹). آنچه نزد غربیان نیز اهمیت دارد، همین ویژگی روایی این شگرد ادبی است. جایگاه خاص تمثیل در ادب غرب، روایت است و از این نظر، تمثیل نوعی روایت خواننده شده که در آن، علاوه بر معنای ظاهری، لااقل یک معنی دیگر نیز افاده می‌شود (Quinn, 2006: 19).<sup>۲</sup> اما تمثیل را نمی‌توان منحصر در یک نوع ادبی دانست، بلکه شگردی است که می‌توان آن را به شکل‌های مختلف در هر نوع یا شکل ادبی ایجاد کرد.

در متون ادبی، تمثیل جایگاه خاصی دارد و آفرینشگران آثار برجسته ادبی با استفاده از این شیوه، علاوه بر توجه به ابعاد زیباشناسانه، به نوعی سخن خود را استوار و باورپذیر می‌سازند. بلاغی و زیباشناس برجسته، عبدالقاهر جرجانی (۴۰۵-۴۷۴ هـ.ق)، با نوعی توجه روانشناسانه به کارکرد تمثیل، بر آن بود که «انسان دوست دارد وقتی چیزی به وی یاد می‌دهی، برایش چیزی بگویی که آن را بهتر دریابد و در شناسایی آن اطمینان استواری کسب کند؛ مثل اینکه شخص را از امور عقلی به امور محسوس منتقل کنی...» (جرجانی، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۲). علاوه بر این، تمثیل نوعی اثبات هنرمندانه و ظریف سخن است؛ زیرا مثل در واقع، زداینده شک و تردید در موضوع و نوعی اقامه دلیل در دفاع از سخن است؛ چنانکه ارسطو مثال‌آوری را شیوه‌ای خواننده که طبیعت آن به استقراء - که پایه استدلال است - نزدیک است (Aristotle, 1991: 1393a).

آفرینشگران بزرگ آثار ادبی، با توجه به تأثیر و لطف به کارگیری تمثیل در سخن، از این زبان در انتقال بخش مهمی از آموزه‌ها و مضامین مورد نظر خود استفاده کرده‌اند. سهم

برجسته این شگرد هنری در آثار ادیبانی که بیانی دلنشین، آسان‌یاب و قابل استفاده برای همگان در طرح مضامین تربیتی، اخلاقی و انسانی مورد نظر خود داشته‌اند، مؤید این نکته است.

## ۱- تمثیل در مقالات شمس

تمثیل یکی از شگردهایی است که در زبان مقالات کاربردی مهم و برجسته دارد. می‌توان دلیل این موضوع را در چند نکته بازجست. مقالات شمس متنی عرفانی است و بیان آموزه‌ها و مطالب عرفانی، خود مجرای می‌طلبد که آن آموزه‌ها به زبانی قابل فهم و بیان پذیر به مخاطب منتقل شود؛ زیرا معانی و مفاهیم دیرپاب و پیچیده عرفانی و الهی در ظرف کوچک و محدود زبان نمی‌گنجد. در مقالات بارها به این نکته اشاره شده است: «عرصه سخن بس تنگ است، عرصه معنی بس فراخ است» (شمس، ۱۳۷۷: ۹۶). به همین سبب است که برای فهم مفاهیم عرفانی لازم است به انواع شگردها و شیوه‌های بیان متوسل شد و به ضرورت از تصاویر شناخته شده و مشهور استفاده کرد و از زلف و خال سخن گفت و به سراغ تشبیه و تمثیل رفت (ر.ک؛ همان: ۱۹۶). از این رو، لازم است ابزاری به یاری این تنگی سخن برای معانی دشوار برخیزد. استفاده از تمثیل، شگردی در سخن است که به مخاطب کمک می‌کند تا حدّ ممکن با نوعی مقایسه میان امور محسوس و معقول، به درکی از مطلب دست یابد.

از دیگر سو، شمس به جایگاه مهم تمثیل در آموزش و انتقال نکات تربیتی مورد نظر خود به مخاطبان آگاه بود و علاوه بر استفاده از انواع شیوه‌هایی که تمثیل در بیان خود، به صراحت به این کارکرد و هدفی که در انواع مثل آوری‌های خود می‌جسته، اشاره کرده است: «آری، حدیث آن شهنشه است. معاذالله که خود را آن گویم، اما جهت مثال می‌گویم» (همان: ۳۷۹). شمس در مقالات، سخنگویی است که برای اقناع مخاطب می‌کوشد سخن خود را قابل فهم سازد و تمثیل، شگردی مناسب است. یکی از روش‌هایی که همواره در خطابه مورد استفاده خطاب‌گرایان بوده است و از اصول خطابه نیز به شمار رفته، به کارگیری روش‌های غیرمستقیم در بیان مطلب است. خطابه‌گرایان بر این امر تأکید داشته‌اند که در خطابه، دانستن آنچه قصد بیان آن را داریم، کافی نیست و نکته مهم‌تر، چگونگی بیان آن مطلب است (ر.ک؛ ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۴۰۳). از رهگذر توجه به

چگونگی بیان مطلب است که شمس تصریح کرده به واسطه درک مخاطبان، سخن خود را می‌شکند و برای تفهیم آن در هر پاره‌ای دست به تمثیل و شگردهایی از این نوع می‌زند (ر.ک؛ شمس، ۱۳۷۷: ۷۱). هر چند وجوه زیباشناسانه و ادبی، علت اصلی به کار گرفتن تمثیل در مقالات شمس نبوده است، اما زبان مقالات از رهگذر کاربرد این شیوه، لطف و زیبایی خاصی یافته است؛ زیرا بیان غیرصریح به هر حال، «از جهت بیان مطلب، زیباتر و لطیفتر است و وزن و وقار کلام را هم بیشتر می‌کند» (جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۷).

همه این موارد سبب شده که تمثیل در مقالات شمس، شیوه بیانی برجسته باشد و شگردی باشد که بتوان انواع گوناگونی از آن را در مقالات بازجست. پژوهش‌هایی در حوزه بررسی تمثیل در متون عرفانی انجام شده که اغلب آن‌ها به مطالعه تمثیل در آثار مولوی اختصاص داشته است؛ برای مثال «نقش تمثیل در بیان مواجید عرفانی مولوی در مثنوی» که در آن تمثیل به عنوان راهکاری برای انتقال آموزه‌های برهان‌ناپذیر عرفانی در مثنوی بررسی شده است.<sup>۳</sup> در «تمثیل‌گرایی فلسفی و ارتباط آن با ادبیات تمثیلی مولانا»<sup>۴</sup> نیز بیان تمثیلی مولانا شگردی برای تبلور اندیشه‌های لاهوتی مولوی در نظر گرفته شده است. در زمینه تمثیل در مقالات شمس، پژوهشی که به طور مستقل این شگرد و انواع آن را در این متن بررسی کند، انجام نشده است. مقاله «تاملی در یک تمثیل از واقعه شمس تبریزی»<sup>۵</sup> نکاتی غالباً عرفانی را از یک تمثیل به کار رفته در مقالات مطرح کرده است.

تمثیل، به صورت‌های مختلف در کلام ظاهر می‌شود. از مهم‌ترین این صورت‌ها عبارت است از: حکایت، اعم از حکایت تمثیلی حیوانات و انسان‌ها، مثل، تمثیل طبیعی، و آگزمپلوم. در ادامه، انواع گوناگون تمثیل در مقالات بررسی شده است.

### ۱-۱) حکایت حیوانات

یکی از انواع کهن و مشهور تمثیل، حکایت حیوانات است که به فابل<sup>۶</sup> مشهور است. حکایت کوتاهی به نظم یا نثر که در بردارنده آموزه‌ای اخلاقی و تربیتی است و در آن حیوانات، شخصیت‌های حکایت‌اند، رفتار می‌کنند و سخن می‌گویند، همچون شخصیتی انسانی که نمایانگر آن هستند (Abrams, 1999: 7). آفرینشگران سخن در زبان و ادب فارسی، توجه خاصی به این نوع تمثیل داشته‌اند و در آثار خود به خوبی از آن بهره برده‌اند. در مقالات شمس تبریزی نیز نمونه‌هایی از این نوع تمثیل به کار گرفته شده است؛ برای

مثال، در مقالات، آنجا که سخن از شناخت حد و مرتبه خود و پا از گلیم خود فراتر نگذاشتن است، حکایتی مشبّه‌به گونه برای ایضاح مطلب نقل شده است و پس از داستان، توضیح و مقصود از حکایت بیان شده است. در این حکایت آمده است:

«موشی مهار اشتری به دندان گرفت و روان شد. اشتر از غصه آنکه با خداوند خود حرونی کرده بود، منقاد موش شد. از ستیزه خداوند، موش پنداشت که از قوت دست اوست، پرتو آن پنداشت بر شتر زد. گفت: بنمایمت. چون به آب رسیدند، موش ایستاد. گفت: موجب توقف چیست؟ گفت: جوی آب بزرگ پیش آمد. اشتر گفت: تا بنگرم که آب تا چه حد است؟ تو واپس ایست. چون پای در آب نهاد، گامی چند برفت و واپس کرد. گفت: بیا که آب سهل است، تا زانو پیش نیست. موش گفت: آری، اما از زانو تا زانو! گفت: توبه کردی که این گستاخی نکنی، و اگر کنی، با هم زانوی خود کنی؟ گفت: توبه کردم، اما دستم گیر. اشتر بخفت که بیا بر کوزبان من برآ. چه جوی و چه جیحون که اگر دریاست، سباحتم کنم، باک ندارم!» (شمس، ۱۳۷۷: ۱۳۵).

پس از ذکر این حکایت، با استفاده‌ای تمثیلی از آن، به ماجرای عاج بن عنق<sup>۷</sup> اشاره شده که نقل شده طوفان نوح تا کمر او بود، اما دچار غرور شد و به خدا کفر ورزید: «باز این اشتر در مقابله عاج بن عنق همان باشد که از زانو تا به زانو؛ زیرا که او در طوفان نوح غرق نشد. آب دریا او را تا زانو بودی. او را موسی کشت» (همان).

با وجود کثرت انواع تمثیل و حکایت‌های تمثیلی در مقالات شمس، حکایت حیوانات سهمی بسیار اندک دارد. شاید یکی از دلایل این نکته آن است که طرح داستان در پارابل، بر اساس یک نمونه از اخلاق انسانی است که می‌تواند در جایگاه رفتاری همگانی مورد توجه قرار گیرد (ر.ک؛ تقوی، ۱۳۸۶: ۹۵).

به نظر می‌رسد در مقالات شمس، توجه خاص معطوف به کارکرد تمثیلی انواع حکایت‌هایی است با شخصیت‌های انسانی، اعم از شخصیت‌هایی خاص و شناخته‌شده و مشهور و یا انسان نوعی به طور کل.

## ۱-۲) حکایت انسانی

نوعی دیگر از تمثیل، حکایت انسانی است که به پارابل (Parable) مشهور است. این تمثیل نیز حکایت‌هایی کوتاه است. با این تفاوت که شخصیت‌های انسانی در آن نقش دارند و ماجراها را رقم می‌زنند. استفاده از این تمثیل، شگردی است برای بیان هنری انواع آموزه‌های تربیتی. آنچه در این نوع حکایت‌ها مطرح می‌شود، می‌تواند مخاطبی به گستره همه انسان‌ها داشته باشد و پیامی عمومی و کلی باشد، یا در سیاقی خاص و به منظور فهم مخاطبی خاص. از این رو، این نوع تمثیل، شگردی ادبی است که جنبه تعلیمی آن بارزتر و صریح‌تر از حکایت حیوانات است. در حکایات حیوانات، پیام حکایت، مستتر در پیرنگ است و لزوماً به صراحت بیان نمی‌شود.

پارابل از نظر محتوا و پیامی که در ژرف ساخت خود دارد، از فابل، عمیق‌تر و پیچیده‌تر است، به طوری که پارابل بستری مناسب برای طرح ارزش‌های متعالی انسانی است (ر.ک؛ همان). مثل‌های عیسی<sup>(ع)</sup> در انجیل از مشهورترین پارابل‌هاست.

این نوع تمثیل در مقالات شمس کاربردی بسیار و چشمگیر دارد. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین شگردهایی که در مقالات برای انتقال نیکو و مؤثر مطلب به مخاطب به کار گرفته شده، همین حکایت‌های انسانی است. خود شمس به کارکرد این نوع تمثیل و مقصودی که از نقل حکایت‌ها داشته، اشاره کرده‌است و مخاطبان را نیز به دقت در این باره و درک آن فراخوانده‌است: «غرض از حکایت، معامله حکایت است، نه ظاهر حکایت، که دفع ملالت کنی به صورت حکایت، بلکه دفع جهل کنی» (شمس، ۱۳۷۷: ۲۷۳).

دایره تمثیل از نوع حکایت‌های انسانی در مقالات بسیار گسترده‌است؛ حکایت‌هایی که شخصیت‌هایی گوناگون در آن سهیم‌اند: حکایت‌های انبیا، بزرگان و عرفا، حکایت‌هایی از شخصیت‌هایی تاریخی، حکایت‌هایی از انسان نوعی با شخصیت‌های تپیک، حکایت‌هایی درباره خود شمس و تجربیات او.

از میان حکایت‌های تمثیلی بزرگان و انبیا می‌توان به حکایت ابراهیم ادهم اشاره کرد؛ حکایتی تمثیلی با آموزه‌هایی فراوان که از مهم‌ترین آن‌ها، ضرورت توجه به سازگاری

هدف و رسالت انسان و مجرای رسیدن به آن است. در مقالات شمس، حکایت ابراهیم ادهم در جایگاه این نوع تمثیل<sup>۸</sup>، چندین بار مورد توجه قرار گرفته است:

«ابراهیم ادهم پیش از آنکه مُلکِ بلخ بگذارد، درین هوس مال‌ها بذل کردی و به تن طاعت‌ها کردی و گفتمی چه کنم؟ چگونه است که گشایش نمی‌شود؟ تا شبی بر خفته بود [...] ناگاه غلبه و بانگ قدم نهادن تند بر بام کوشک بدو رسید [...] شاه می‌گوید با خود که این پاسبانان را چه شد؟ [...] و درین میانه یکی از بام کوشک سر فرو کرد، گفت: تو کیستی برین تخت؟ گفت: من شاهم. شما کیستید برین بام؟ گفت: ما دو سه قطار اشتر گم کرده‌ایم، برین بام کوشک می‌جوییم. گفت: دیوانه‌ای؟ گفت: دیوانه تویی. گفت: اشتر را بر بام کوشک گم کرده‌ای؟ اینجا جویند اشتر را؟ گفت: خدا را بر تخت مُلک جویند؟ خدا را اینجا می‌جویی؟» (همان: ۸۵).

حکایت پیامبران در مقالات مورد توجه خاص است و در بیان آموزه‌های مختلف، از انبیاء و سوانح احوال آنان یاد شده است. در حکایتی در باب ضرورت چشم‌پوشی از همه خواست‌ها و بهره‌مندی‌ها و امیال، در راه رضای پروردگار، حکایتی از حضرت ابراهیم<sup>۹</sup> نقل شده است:

«تو را مانع‌هاست. مال قبله اغلب خلقت [...] رهروان آن را فدا کردند [...]». حدیث ابتلای ابراهیم از غیرت ملائکه بود [...] که ما جوهر نوریم. چونست که قدم جسمانی به خلت از ما درگذرد؟ گفت که اینها تراک هوا کردند. گفتند که او را اسباب هوا حاصل است از رمه و مال. گفت: او از آن آزاد است و پاک است. گفتند که آمانا و صدقنا، ولیکن عجب است! گفت: امتحان کنید تا پیدا شود [...] یا جبرئیل از پس سنگی پنهان شو و بگو که سُبُوْحٌ قَدَّوس. خلیل بشنید، نظر کرد، صورت شخصی ندید. گفت یک بار دیگر بازگو، این همه گوسپندان ترا. باز گفت و از پس سنگ برون آمد، ظاهر شد، گفت: من جبرئیلیم، مرا حاجت گوسپندان نیست. گفت: من نه آن صوفیم که از سر آنچه برخاستم، بر سر آن رجوع کنم. بعضی فریشتگان بدین حرکت، حال خلیل دانستند، معلوم کردند که: القلیل یدلّ علی الکثیر» (همان: ۱۲۹).

این حکایت در واقع، مشبّه به عبارت کوتاهی است که پیش از حکایت در باب لزوم درگذشتن از همه تمنیات و از جمله مال در راه خداوند آمده است که با تأکیدی «قبله» اغلب خلق خوانده شده است.<sup>۹</sup>

حکایت‌های تمثیلی از این نوع در مقالات گاه به اختصار آمده است و گاه با تفصیل و شرح جزئیات؛ برای مثال در باب اینکه هر تباهی و سقوطی برای انسان، بی دلیل نیست و برآمده از قصور و لغزشی، هرچند پنهان و اندک خود او است، به حکایت نه چندان مشهور زنجیر داد داوود، آن هم به اختصار اشاره شده است:

«اگرچه ترا اخلاق خوب هست در وجود خویش، و از صفات کین داری پاک است و از خیانت و دزدی، ولیکن درین وجود خیانت و دزدی‌های نهانی هست. چنانکه زنجیر داد به آسمان گریخت به عهد داوود به سبب دزدی پنهانی، که هیچ کس بر آن دزدی واقف نبود، اما چون نظر کردند به گریخت زنجیر، همه دانستند یقین که عذری هست<sup>۱۰</sup>. اکنون زنجیر داد روشندلی و صفا و ذوق، چون از طالب سر در کشید، بی عذر او نباشد» (همان: ۹۷).

در حکایتی کوتاه در باب قبول تقصیر حضرت آدم و سرکشی و غرور ابلیس، به ضرورت ترک انانیت و ضرورت اعتراف بنده به قصور و لغزش خود در برابر پروردگار پرداخته شده است:

«آدم علیه السلام را نسیان بود: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا. دیگر هیچ نگفت و به سخن دیگر مشغول نشد. ابلیس آغاز کرد: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ. خلیفه بیچه داند که منصفان را عذر خواهد. عذرش بدتر از گناه! نفی باری تعالی می کند، تو ندانی که من از تو به دانم؟» (همان: ۴۱).

نمونه‌های بسیار دیگری از این دست حکایت‌های تمثیلی در مقالات شمس آمده که در آن‌ها، حکایت‌های انبیاء و پیامبران، دستمایه انتقال مؤثرتر آموزه‌های مختلف اخلاقی، عرفانی، دینی و... به مخاطب است.<sup>۱۱</sup> در مقالات شمس، توجهی ویژه به کاربرد این نوع از تمثیل هاست؛ تمثیل‌هایی برگرفته از سوانح احوال شخصیت‌های برجسته دینی، تاریخی، اجتماعی. با توجه به دیدگاهی که ارسطو در باب بهره‌گیری از انواع تمثیل‌هایی حقیقی - آنچه در گذشته تاریخ به واقع رخ داده است - و تمثیل‌های برساخته‌گونی در سخن داشته است (ر.ک؛ ارسطو، ۱۳۸۹: ۱۳۹۳)، می‌توان گفت در مقالات، تمثیل‌های حقیقی



بیشتر کاربرد دارد. از دلایل این نکته، آشنایی ذهن مخاطب با موضوع و تسهیل و تسریع در رسیدن به مقصود است؛ به ویژه آنکه این حقایق برای مخاطب حالتی متعالی و اثرگذار همچون سرگذشت انبیاء دارد.

در حکایت‌های تمثیلی، مقالات گاه مشبه مقدم است و پیش از حکایت و گاه مؤخر و پس از آن آمده است. البته در مواردی نیز مشبه به تصریح ذکر نشده است، اما ذکر حکایت و محتوای آن از مشبهی، هر چند محذوف، خبر می‌دهد که به قرینه معنوی دریافت می‌شود. شمس تصریح کرده که انواع حکایت‌ها را نه برای سرگرمی، که برای درک معنا و محتوا و به تعبیر امروز، ژرف ساخت آن طرح کرده است: «هر قصه‌ای را مغزی هست. قصه را جهت آن مغز آورده‌اند بزرگان، نه از بهر دفع ملالت» (همان: ۲۴۹). در مواردی که مشبه در حکایت‌ها ذکر نشده است، اشاره‌هایی ظریف لابه‌لای واژگان یا خود شیوه نقل حکایت، مخاطب را به دریافت مشبه محذوف سوق می‌دهد؛ چنانکه در پایان حکایت ایاز و شکستن گوهر آورده است: «کلی بکلک مبذول، کلی بکلک مشغول» (همان: ۸۹).<sup>۱۲</sup>

نقل حکایت دیدار خلیفه و لیلی نیز در شمار حکایت‌هایی از این نوع است که در مقالات شمس، در راستای بیان تأثیر نگاه و نگرش افراد بر قضاوت و داوری آن‌ها طرح شده است (ر.ک؛ شمس، ۱۳۷۷: ۱۰۵).

در میان حکایت‌های تمثیلی که اشخاص آن، صوفیان برجسته و مشهورند، می‌توان از حکایتی در باب ابوالحسن خرقانی به طور نمونه یاد کرد:

«شیخ بوالحسن خرقانی مرد بزرگ بود و در عهد سلطان محمود [...] حکایت شیخ کردند. به خدمت او پیامد بنیاز. شیخ او را التفات زیادتی نکرد. گفت: شما به نظاره سلطان بیرون نیامدیت. گفت: ما به خدمت مشاهده سلطان شرع و سلطان تحقیق بودیم، نرسیدیم بدان. شاه گفت که آخر قول خداست که: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ. گفت: ای پادشاه!... ما را چندان لذت أَطِيعُوا اللَّهَ فروگرفت که خبر نداریم که در عالم، رسول هست یا نی! به مرتبه سیم کجا رسیم؟... دست شیخ بگرفت و بوسید» (همان: ۱۱۱).

البته در مقالات شمس حکایت‌های تمثیلی در باب عارفان و افعال و گفتار آنان بسیار کمتر با ذکر اسم خاص آنان آمده است و بیشتر با القابی همچون «شیخ، پیر و درویش» ذکر شده است. این نکته البته با توجه به نگاه انتقادآمیز شمس به دسته مهمی از عارفان و صوفیان

روزگار که آن‌ها را از حقیقت معنای طریقت تهی دانسته، قابل توجیه است؛ صوفیانی که به تعبیر مقالات، تنها پروای پختن و ساختن داشته‌اند (ر.ک؛ همان: ۷۶). البته شمس مشی و طریقه برخی عارفان برجسته سده‌های قبل را نیز با نوعی انانیت، دوری از بندگی راستین و دیگر کاستی‌ها همراه دانسته و با آنان نیز به مخالفت پرداخته‌است؛ برای مثال در مقالات شمس بارها از بایزید و حلاج به تعریض سخن گفته شده‌است (برای مثال، ر.ک؛ شمس، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۱۰ و همان، ج ۲: ۸۶).

در حکایتی که درباره نیک‌نظر بودن انسان‌های اهل معرفت است، آمده‌است:

«شیخ بر مرداری گذر کرد، همه دست‌ها بر بینی نهاده بودند و رو می‌گردانیدند، و به شتاب می‌گذشتند. شیخ نه بینی گرفت، نه روی گردانید، نه گام تیز کرد. گفتند چه می‌نگری؟ گفت: آن دندان‌هاش چه سپید است و خوب!» (شمس، ۱۳۷۷: ۹۰).

در این حکایت، مشبه مقدم و در عبارتی کوتاه پیش از حکایت نقل شده‌است: «خود مردم نیک را نظر بر عیب کی باشد» (همان).

پارابل را حکایتی خوانده‌اند که در بر دارنده آموزه‌های اخلاقی، مذهبی یا عرفانی است و از زبان پیامبران، و عارفان و مردان بزرگ بیان شده‌است (ر.ک؛ شمسیا، ۱۳۸۵: ۲۴۷). در مقالات شمس، حکایت‌های پارابلی تنها اختصاص به انسان‌های برجسته و خاص ندارد و همه انسان‌ها و نیز گفتار، کردار و تجربیات آنان و نتایج آن‌ها می‌تواند برای دیگران، مثال‌زدنی و در راه انتقال هنری آموزه‌ها، مؤثر باشد؛ چنانکه در بیان ضرورت خلوص و راستی در هر خواسته و تمنایی، حکایت فردی آمده که مشتاق آموختن و قرائت نیکوی قرآن بوده‌است:

«بسیار رنج برده بود در حفظ قرآن و هنوز حریص بود. می‌پرسید که مقری خوشخوان اهل کجاست؟ [...] یافت ناگهان، در بغداد مقری به پیش او آمد. هر آیت از خوانده خویش عرضه می‌کرد، او می‌نمود که چنین بخوان. چون نظر کرد، دید که عمر ضایع کرده‌است، از سر می‌باید گرفتن. گفت: هر چه بادا، باد. پسر مقری گفت: اما شرط بابای من آن است که هر عشری را دیناری. گفت: به دیده و سر. قرآن می‌آموخت و زر می‌داد به رغبت. بعد از آن، روزی زرش نماند. دلتنگ می‌گشت. پیری را دید، گفت: چه دلتنگی؟ احوال باز گفت. پیر بخندید و او را به خانه برد و مهمان کرد. او از دلتنگی طعام نمی‌خورد. گفت: آخر آن

مقری پسر من است و آن زره‌های تو همه در زیر آن قالی است. او را به زر حاجت نبود [...]، الا جهت امتحان تو. اینک بنگر همه دینارهای تو اینجاست، برگیر و رفتی» (شمس، ۱۳۷۷: ۲۵۳).

در نمونه‌ای دیگر از این قبیل حکایت‌های تمثیلی در مقالات آمده است:

«آن دو شخص یکی زر داشت بر میان، و آن دیگر مترصد می‌بود که او بخشید تا زخم یزندش. او خود خواب سبک می‌خفت؛ چنانکه این نتوانستی برو ظفر یافتن، و او را آن بیداری، خلقتی بود، و اگر نه نتوانستی به تکلف نگاه داشتن. چون به منزل آخر رسید، ازو نومید شد. گفت: مرد بیدار است، اگر در بیداری پرو قصد زخم کنم، باشد که از روی بیداری تدارکی اندیشیده باشد. حال او را کم گیرم، با او لاغی بکنم. گفت: خواجه چرا نمی‌خسی؟ گفت: چرا خسیم؟ گفت: تا سنگی بر سرت زنم، سرت را بکوبم، و زرت را برگیرم! گفت: راست می‌گویی؟ اکنون بدین دلخوشی بخسیم» (همان: ۱۳۳).

در مقالات شمس، شیوه کلام، اختصار است و به طور کلی، شمس در طرح مطالب به بسط و توضیح نمی‌پردازد و بسیاری از نکات مورد نظر را به موجزترین حالت بیان می‌کند و دریافت آن را به مخاطب واگذار می‌کند. حکایت‌های تمثیلی مقالات شمس نمونه‌هایی است که در آن، این حالت وجود ندارد و مطلب با شرح و بسط بسیار و گاه با تکرار مطرح شده است. به نظر می‌رسد علت این نکته را باید در اهمیت بهره‌گیری از تمثیل در طرح موضوع دانست. در واقع، بیان مبسوطی که در حکایت‌های تمثیلی مقالات شمس وجود دارد، توجه به کارکرد تمثیل در اثبات هنری موضوع مورد نظر است. آنچه که عبدالقاهر جرجانی آن را اثبات معنی در ذهن مخاطب خواند (ر.ک؛ جرجانی، ۱۳۶۸: ۵۹). علاوه بر این، بیان تمثیلی برای مخاطب، سرگرم‌کننده‌تر و دلچسب‌تر از تصریح است، یکی از کارکردهایی که در آموزندگی و اثربخشی بیان تمثیلی اهمیت دارد، آن است که مستقیماً مخاطب را با لحنی پندآمیز به توجه و انجام دادن امری فرامی‌خواند. این نکته از منظر روانشناسی، اهمیت دارد؛ زیرا «شنونده هنگامی که در دل خویش مثالی را تصور کند که مخاطب مستقیم آن نباشد، با رغبت بیشتری آن را پذیرا خواهد شد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۸۲-۸۳). استفاده از حکایت‌های تمثیلی انسانی با طیف گوناگونی از اقشار و مراتب معرفتی در مقالات شمس می‌تواند از این نظر هم مورد توجه باشد؛ چنانکه شمس تبریزی

ماجراهایی را که بر خود او، از کودکی تا سال‌های پایان عمر گذشته نیز از این دریچه برای مخاطبان خود نقل کرده‌است.

نکته مهم در حکایت‌های تمثیلی مقالات، استفاده از مؤلفه گفتگو است. در واقع، حکایت با افزودن گفتگوی شخصیت‌ها به شکلی خلاقانه طرح می‌شود، به شیوه‌ای که شمس خود نیز در گفتگوها شرکت دارد. این شیوه سبب می‌شود حکایت‌ها و رخداد‌های آن برای مخاطب ملموس‌تر باشد. علاوه بر آنکه این حالت، مخاطب را از ملال تک‌گویی دور می‌کند. در مقالات، بسیاری از حکایت‌های تمثیلی چنان از رهگذر گفتگو و با به‌کارگیری زمان حال در افعال طرح شده که گویی آن ماجرا نزد مخاطبان در حال انجام است.

با توجه به حکایت‌های ذکر شده که تنها نمونه‌هایی از حکایت‌های تمثیلی از این نوع در مقالات شمس بود، می‌توان گفت استفاده از حکایت‌های تمثیلی انسانی، شگرد ادبی برجسته‌ای در مقالات شمس است که در انتقال انواع گوناگونی از آموزه‌ها کاربردی بسیار دارد و در جای‌جای مطلب، به صورت‌های مختلف و برای انتقال نکات معمول و ساده و نیز انتقال تجارب مختلف تا آموزه‌های گوناگون و پیچیده‌تر اخلاقی، اجتماعی، دینی، عرفانی و... به شیوه‌ای خلاق و اثرگذار به کار گرفته شده‌است.

### ۳-۱) مَثَل (Proverb)

یکی دیگر از اشکال تمثیل در سخن، مَثَل است. آفرینشگران سخن برای بیان اندیشه‌ها و آموزه‌های مورد نظر خود از این ابزار و امکاناتی که در اختیار گوینده قرار می‌دهد، به‌خوبی استفاده کرده‌اند. مَثَل، «قول سایر و مشهوری است که حالتی یا کاری را بدان تشبیه کنند ... [مَثَل] را شکل نصیحت‌آمیزی از ادبیات عامیانه دانسته‌اند... که مبتنی بر تجربه‌های عادی زندگی است... مَثَل، شکل داستانی ندارد، هرچند که ممکن است در واقع، فشرده و خلاصه‌شده یک داستان باشد» (پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۱۴۱-۱۴۱). مَثَل، مضمونی است که مورد قبول همگان است و نویسندگان و گویندگان، از رهگذر استفاده از این نوع تمثیل، علاوه بر استفاده مناسب از انواع مزیت‌های کاربرد تمثیل در سخن - همچون هدایت مخاطب به درک نیکوی مطلب، تأثیرگذاری، ایجاد توجه و اشتیاق مخاطب به موضوع - به کلام خود، ایجاز و زیبایی خاص می‌بخشند. البته به‌کارگیری ضرب‌المثل در این سیاق، به

منظور آرایش سخن نیست<sup>۱۳</sup>، بلکه شگردی است برای بیان موجز، اما رسای مقصود؛ زیرا ذهن مخاطبان با مثال‌ها و پیام‌های ضمنی آن‌ها کاملاً مأنوس است و «گاه باشد که آوردن یک مَثَل در نظم و نثر یا خطابه و سخنرانی، اثرش در پروراندن مقصود و جلب توجه خواننده و شنونده بیش از چندین بیت منظوم و چند صفحه مقاله و رساله باشد» (همایی، ۱۳۷۷: ۲۹۹-۳۰۰).

ضرب‌المثل در تقسیم‌بندی انواع تمثیل‌ها از لحاظ ساختاری، از نوع تمثیل کوتاه به شمار می‌رود که در یک جمله یا در قالب یک بیت یا مصرع شکل می‌گیرد، در حالی که تمثیل بلند در قالب داستان یا حکایت طرح می‌شود (ر.ک؛ مرتضایی، ۱۳۹۰: ۳۳-۳۴). در مقالات شمس، علاوه بر انواع تمثیل‌های بلند روایی، از این شیوه تمثیل نیز استفاده شده است. در بیان شفاهی، گوینده فرصت و امکان بیشتری برای استفاده و کاربرد مثل‌ها را دارد و از آنجا که مقالات شمس، سخنان شمس است که مکتوب شده، کاربرد این شیوه از تمثیل در آن، از این نظر نیز شایسته توجه است.

برخی از نمونه‌های کاربرد مَثَل در متن مقالات شمس عبارتند از: «سَر بریدن واجب آید مرغ بی هنگام را» (شمس، ۱۳۷۷: ۳۷۵)؛ «اگر تو به خرابات روی، خدا را چه زیان؟ کفر می‌گوید. کافر جز کفر چه گوید؟ مؤمن ایمان گوید، کافر کفر گوید. از کوزه همان برون تراود که دروست». (همان: ۳۹)؛ «اول جامه برانداز، آنگه بپُر» (همان: ۶۸)؛ «بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی» (همان: ۲۸۳)؛ «زیره به کرمان بری، چه قیمت و چه نرخ و چه آب روی دارد؟» (همان: ۶۹) و «درزی آهنگری کند، ریشش بسوزد» (همان: ۴۲).

گاه نویسنده تنها مضمونی از مَثَل یا دریافتی از یک مَثَل را در کلام خود می‌آورد و عین آن را ذکر نمی‌کند؛ چنانکه در نمونه‌ای از این نوع در مقالات آمده است: «چیزی یافته‌اید که کس را مسلم نشده است. اگر آسمان نو بسازند و ریسمان نو بتابند، این چنین کس نباشد» (همان: ۳۳۹). در مثالی دیگر از این نوع، اشاره به مَثَل با تعبیری خاص آمده است: «اینها را می‌بینی... آن گذشتگان را صد چند ایشان بگیر، دو بیست چند ایشان بگیر؛ مثلاً آنجا جوالی گندم به نمونه مِشتی آوردند. آن همه معلوم شد. آن را صد چندین بگیر، هزار چندین بگیر. آخر این جنس باشد» (همان: ۱۳۱).

در نمونه یادشده، مضمونی از ضرب‌المثل «مشت، نمونه خروار» به کار رفته است. «دنیا مُنسی است ذکر آخرت را. دیگر سبب نسیان مشغولی آخرت، که از خودش هم فراموش شود. دنیا به دست او چنان است که موش به دست گربه» (شمس، ۱۳۷۷: ۷۹). در این عبارت نیز مثل هراس و دشمنی دو چیز و گریزانی آن‌ها از یکدیگر که در ضرب‌المثل، «مُثل موش و گربه» است، به شکلی خاص به کار رفته است. چنانکه پیش‌تر گفته شد، کاربرد انواع شگردهای ادبی در مقالات، هرچند به زیبایی و دلپسندی سخن نیز انجامیده است، کارکردی تعلیمی و آموزشی دارد که استفاده از مثل نیز همین گونه است.

#### ۱-۴) اگزپلوم یا داستان - مثال (Exemplum)

اگزپلوم یا داستان - مثال، نوع دیگری از انواع تمثیل است. این تمثیل در واقع، داستان تمثیلی کوتاهی است که به دلیل کثرت کاربرد، برای مخاطب بسیار آشنا و مشهور است و «شونده به محض شنیدن تمام یا قسمتی از آن، فوراً متوجه مشبه یا منظور باطنی گوینده و نتیجه اخلاقی آن می‌شود» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۸۱). شهرت چنین داستان‌هایی سبب شده تا ذکر عنوان آن به تنهایی نیز کارکرد تمثیلی داشته باشد و مخاطب به آسانی معنا و مضمون آن را درک کند. «دوستی خاله خرسه» و «چوپان دروغگو» نمونه‌هایی از داستان - مثال در ادبیات فارسی است.

برجستگی کاربرد شگرد تمثیل در مقالات شمس چنان است که می‌توان برای همه انواع آن نمونه‌های قابل توجه یافت. با توجه به زمینه بحث، شهرت داستان و سطح آگاهی مخاطبان و یا حتی فرصتی که شمس در بیان مطلب مورد نظر در اختیار داشته است<sup>۱۴</sup>، گاه تمثیل را در انواع بلند و با شرح کُل داستان، بیان کرده است و گاه به اشاره و به اصطلاح، با استفاده از تمثیلی آورده است که امروز در نوع اگزپلوم، از انواع صورت‌های تمثیل قرار می‌گیرد. نمونه‌هایی از تمثیل‌های اگزپلومی در مقالات شمس، در عبارت‌های زیر آمده است: «گاو را دیدند، شاهزاده را نمی‌دیدند که در آن گاو بود» (شمس، ۱۳۷۷: ۲۵۸). در عبارت یادشده، به ماجرای پسران پادشاه و خواستگاری دختری که تصویر او را دیده بودند، بدون هیچ توضیح اضافی اشاره شده است. نمونه دیگر از این نوع، نام بردن از داستان لاک پشت و بوزینه است: «قصه بوزینه و سنگ پشت، که دل با خود نیاورده‌ام. من نیز رفتم، دل با من نیامد» (همان: ۲۱۵).

با توجه به زمینه عرفانی مباحث مطرح در مقالات شمس، برخی از انواع تمثیل‌های آگزمپلومی مقالات، برگرفته از حکایت‌ها و مضامین آشنا و مشهور در این سیاق است؛ برای مثال در عبارت: «برون حرم دل، وسوسه‌هاست و خوف‌ها و خطر‌ها که یوسوسه فی صدور الناس. صد هزار وسواس و افزاع و اخواف، و او بر مثال ابراهیم در میان آتش و کمال قدرت، چنانکه موسی را به دست دشمن می‌پرورد» (همان: ۱۵).

اشاره به داستان حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> و سردی آتش بر او و حضرت موسی<sup>(ع)</sup> و ماجرای پرورش او در خاندان فرعون از نوع تمثیل‌های آگزمپلومی در این عبارت است که به سبب شهرت حکایت و آشنایی مخاطبان با مضمون آن، اشاره‌ای کوتاه به آن شده‌است. ماجرای سرپیچی حضرت آدم<sup>(ع)</sup> از امر پروردگار و بیرون شدن از بهشت و پشیمانی وی و توبه و درخواست بخشش از سوی پروردگار، در نمونه‌ای دیگر از این نوع تمثیل در مقالات شمس آمده‌است: «گفتم: آدمی می‌باید که در همه عمر یک بار زکت کند. اگر کند، باقی همه عمر مستغفر آن باشد بر سنت پدر... و آغاز کردم تقریر زکت آدم و توبه او» (همان: ۱۶۷). در نمونه‌هایی دیگر از این نوع تمثیل در مقالات آمده‌است: «نیکمردی هست، اما علم نیست. نیکمردی می‌گوید که توکل کردم. علم نیست که بداند موضع توکل کدام است؟ آخر متابعت آن است که فرمود: اشتر را زانو ببند و توکل کن» (همان: ۲۰۰) و «اندرون محمود همه ایازست. اندرون ایاز همه محمود. نامی است که دو افتاده!» (همان: ۲۷۴). حکایت محبت سلطان محمود به غلام خود، ایاز، مضمونی آشناست. در این عبارت، گوینده با صرف ذکر نام آن دو، از تمثیلی آگزمپلومی برای انتقال مضمون مورد نظر خود بهره برده‌است؛ چنانکه با استفاده از این نوع تمثیل، در عبارتی دیگر به حکایت معروف دستور شکستن گوهری گرانبها از سوی سلطان محمود به وزیران و امتناع همه جز ایاز که تسلیم امر محمود بوده، اشاره شده‌است: «حکایت امر و جوهر شکستن گفتم. در حق یارکان جز به دعا مشغول نبودم که خدایا ایشان را نگه دار!» (همان: ۱۱۴). در اشاره‌ای دیگر به این ماجرا، از آن در تمثیل وضعیتی که میان شمس و فردی دیگر رخ داده، استفاده شده‌است: «گفتم تو پیش رو. غرضی بود مرا از آن گفتن، تو آن سخن مرارد کردی، اگرچه غرض تو تعظیم بود. نه، تعظیم آن باشد که امر مرا نشکنی، آن کنی که گفتم. آن حکایت ایاز و قدح<sup>۱۵</sup> شنیده بودی، آن زمان فراموش کردی» (همان: ۲۴۲).

با توجه به نمونه‌های یادشده از نوع تمثیلی آگزمپلوم در مقالات شمس، دو نکته شایسته توجه است. نخست آنکه شیوه‌های تمثیل در مقالات شمس، تنها به انواع مشهور آن

(همچون حکایت‌های تمثیلی بلند یا ضرب‌المثل) محدود نیست و به اشکال متنوعی به کار گرفته شده است. نکته دیگر آنکه در مقالات شمس، شیوه بیان تمثیلی در قالب شرح داستان و یا بیان خلاصه وار آن، بر شیوه تمثیل آگرمپلومی غالب است. علت این نکته، چنان که در بخش‌های پیشتر آمد، توجه به اهمیت تمثیل در درک موضوع از سوی مخاطب، مؤثرتر شدن سخن و نیز بهره‌گیری از استدلال پنهان و هنری است که از رهگذر تمثیل رخ می‌دهد و یاریگر اقناع مخاطب است.

### ۵-۱) تمثیل طبیعی

تمثیل طبیعی یکی از انواع شیوه‌های تمثیل است. این نوع تمثیل در میان انواع تقسیم‌بندی‌های شگرد تمثیل، کمتر مشهور، اما بسیار مهم است؛ زیرا یکی از توانایی‌هایی برجسته‌گوینده یا نویسنده آن است که در راه درک آسان‌تر مضمون سخن خود از سوی مخاطب و انتقال کامل و درست مقصود خود، بتواند علاوه بر به کارگیری انواع تمثیل‌های آشنا برای مخاطب (همچون داستان‌های کوتاه و بلند تمثیلی، ضرب‌المثل‌ها و از این نوع)، خود از لابه‌لای تجارب هرروزه زندگی و نکاتی که همگان به نوعی با آن سر و کار داشته‌اند و برای آنان ملموس است، تمثیل‌هایی در سخن خود آورد و مخاطبان را به یاری آن، به دریافت موضوع مورد نظر هدایت کند. در واقع، آفرینشگر سخن می‌تواند در راستای ایجاد تمثیلی اثربخش و اقناع‌کننده، مضامین گوناگونی را دستمایه خود قرار دهد؛ چنانکه با توجه به بحث ارسطو در این زمینه، برخی مثال‌ها ریشه در وقایع تاریخی گذشته دارند و برخی برساخته‌گوینده‌اند. مثالی که برساخته‌گوینده است، واقعیت تاریخی ندارد و گوینده با توجه به بحث، خود مطلبی را بیان می‌کند و بهره مناسب را از آن می‌برد. در این زمینه، ارسطو مثالی از سقراط را مطرح کرده است: «صاحب‌منصبان دولت نباید از طریق قرعه انتخاب شوند. این چنان است که در انتخاب ورزشکاران، به جای انتخاب آنان که شرایط مناسب را برای رقابت دارند، از قرعه‌کشی استفاده شود و یا گویی به جای آنکه شخص داناتر را برگزینیم، برای انتخاب ساکنان دار کشتی از میان خدمه کشتی قرعه‌کشی کنیم» (Aristotle, 1991: 1393b).

تمثیل طبیعی اصطلاحی است که در تقسیم‌بندی انواع تمثیل‌ها در قرآن به کار گرفته شده است. تمثیل طبیعی را به تشبیه امری غیر محسوس به امری ملموس و محسوس و امری



خیالی به امری مجسم در راه درک بهتر خواننده تعریف کرده‌اند (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۷۸: ۲۰).

تمثیل طبیعی یکی از مهم‌ترین تمثیل‌هایی است که در مقالات شمس آمده‌است. در مقالات شمس، این دست مثال‌های برساخته‌گوشده یا نویسنده که اصطلاحاً مثال طبیعی خواننده شده‌است، به خوبی در جایگاه نوعی شیوه بیان و در راستای ایجاد تصویر حسی و ملموس از موضوع مورد نظر و به منظور باورپذیر ساختن معنی از سوی مخاطب به کار گرفته شده‌است. در مقالات شمس، از این نوع تمثیل در بیان موضوعات گوناگون استفاده شده‌است؛ از مفاهیم بلند عرفانی و آموزه‌های دینی تا نکات ساده‌تر و معمولی اخلاقی و اجتماعی. برای مثال، در باب نهراسیدن مؤمنان از مرگ و اشتیاق به آن، با استناد به حدیث پیامبر (ص) آمده‌است:

«مصطفی می‌فرماید صلی الله علیه که: المؤمنون لایموتون بل ینقلون. پس نقل دگر بود و مرگ دگر بود. مثلاً اگر تو در خانه‌ای تاریک باشی و تنگ، نتوانی تفرج کردن روشنایی را در او، و نتوانی که پای دراز کنی، نقل کردی از آن خانه به خانه بزرگ و سرای بزرگ که دروستان باشد و آب روان، آن را مرگ نگویند» (شمس، ۱۳۷۷: ۸۶).

در نمونه‌ای از این نوع، تمثیلی آمده‌است برای نمایش یقین و استواری باور و ایمان مؤمن، با وجود انکار و ناسازگاری دیگران:

«مؤمن سرگردان نیست. مؤمن آن است که حضرت نقاب برانداخته‌است، پرده بر گرفته‌است، مقصود خود بدید. بندگی می‌کند عیان در عیان... از مشرق تا به مغرب ملحد لا گیرد و با من می‌گوید، در من هیچ ظنی در نیاید... چنانکه یکی امروز بیاید چاشتگاه پیش تو، عصا گرفته به دستی، به دستی دیوار گرفته، پای لرزان لرزان می‌نهد، و آه‌آه می‌کند، و نوحه می‌کند که آخر نگویی این چه واقعه است، این چه خذلان است که امروز آفتاب بر نیامد! و دیگری هم آید، آری، من هم درین مشکل مانده‌ام که چرا روز نمی‌شود! تو می‌بینی که چاشتگاه فراخ است، اگر صدهزار بگویند ترا، تسخر و خنده زیادت شود» (همان: ۳۰۱).

از همین روست که یکی از کارکردهای تمثیل را اثبات هنری معنی در ذهن شنونده خواننده‌اند. گوینده با استفاده از تمثیل، علاوه بر طرح سخن خود، مخاطب را با استدلالی ظریف، به سوی اثبات سخنش هدایت می‌کند؛ یعنی با اثبات معنی، راه تردید را بر مخاطب

مسدود می‌کند و با تصویری که در زمینه موضوعی خاص برای مخاطب ایجاد می‌کند، او را به نوعی یقین می‌رساند (ر.ک؛ جرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱۹). در نمونه دیگر از این نوع تمثیل و در بیان ظرفیتی که کمال در انسان صاحب معرفت ایجاد می‌کند و گذر کردن وی از انواع کاستی‌ها و نقص‌ها آمده‌است:

«این انگور چون نرسیده باشد، او را میان ابر و میان آفتاب نگه دارند تا سوخته نشود، باز آفتاب روی نماید، تا پژمرده نشود، چندانکه کامل شود. بعد از آن، آفتاب هیچ زیان ندارد. تا شیرین نشده باشد، خداوند باغ از سرما برو ترسان باشد. چون کامل شد در حلاوت، در زیر برف پرورده شود» (شمس، ۱۳۷۷: ۱۴۷).

چنانکه گفته شد، در مقالات شمس، از این تمثیل برای گستره متنوعی از مضامین و معانی استفاده شده‌است؛ برای مثال، برای بیان لزوم واقع‌بینی انسان در مواجهه با امور، مثالی طبیعی به کار گرفته شده، آمده‌است:

«چون در دریا افتاد، اگر دست و پای زند، دریا درهم شکنندش، اگر خود شیر باشد، الا خود را مرده سازد. عادت دریا آن است که تا زنده است او را فرومی‌برد، چندانکه غرقه شود و بمیرد. چون غرقه شد و بمرد، برگرددش و حمّال او شود. اکنون از اول خود را مرده سازد، و خوش بر روی آب می‌رود» (همان: ۱۴۷)<sup>۱۶</sup>.

در بیان ضرورت تربیت در کودکی و بهره‌مندی از آثار آن در طول عمر، باز هم از تمثیلی طبیعی بهره گرفته، آورده‌است: «به خردگی باید با آن خو گرفتن تا زودتر کار آید، که شاخ تر راست شود بی‌آتش، چون به آتش خشک شد، بعد از آن دشوار گردد. به وقت تری پای در کفش باید کردن تا به وقت خشکی نرنجانند» (همان: ۳۰۶).

شمس حتی در تعامل با پدر و شرح ناهمگونی دنیایی که خود را متعلق به آن می‌داند و فضایی که پدرش از او انتظار دارد، با بیانی تمثیلی از این نوع آورده‌است:

«از عهد خردگی این داعی را واقعه‌ای عجیب افتاده بود، کس از حال داعی واقف نی. می‌گفت: تو اولاً دیوانه نیستی، نمی‌دانم چه روش داری، تربیت ریاضت هم نیست و فلان نیست... گفتم یک سخن از من بشنو. تو با من چنانی که خایه بط را زیر مرغ خانگی نهادند، پروردند و بط‌بچگان بیرون آورد، بط‌بچگان کلان ترک شدند، با مادر به لب جو آمدند، در آب درآمدند. مادرشان مرغ خانگی است، لب‌لب جو می‌رود، امکان درآمدن در آب نی. اکنون ای پدر! من

دریا می‌بینم مرکب من شده‌است و وطن و حال من اینست. اگر تو از منی یا من از توأم، درآ در این دریا، و اگر نه، برو بر مرغان خانگی» (همان: ۷۷).

این بهره‌گیری خلاقانه و مناسب از زبان که از معجرای تمثیلی طبیعی ایجاد شده‌است، فصل الخطابی هنری در موضوع مورد بحث میان شمس و پدرش است. در جای جای مقالات شمس، از تمثیل‌های طبیعی در بیان مطالب و دیدگاه‌های مورد نظر یاری گرفته شده‌است. در ضمن، این تمثیل‌ها بسیار شیوا و قابل فهم است؛ به دیگر سخن، با استفاده از مضامین آشنا و درک‌شدنی برای همگان ایجاد شده‌است. شمس در ابداع تمثیل‌های طبیعی برای بیان آموزه‌های مورد نظر خود، آفرینشگری چیره‌دست است.

### نتیجه‌گیری

تمثیل از شیوه‌هایی است که در متون عرفانی کاربرد دارد. ماهیت تجارب عرفانی و نیز مفاهیم و آموزه‌های عرفانی به شیوه‌ای است که از رهگذر تمثیل، بیشتر و بهتر قابل بیان و دریافت هستند. از این نظر، در بیشتر متون عرفانی، تمثیل - البته در سطوح مختلف و به شکل‌های گوناگون - به کار گرفته شده‌است. نکته مهم این است که این شگرد در مقالات شمس برای تبیین آموزه‌های مختلف و یا حتی تجارب و اندیشه‌های شخصی شمس نیز به کار گرفته شده‌است، به طوری که تمثیل و انواع شیوه‌های آن، کاربردی گسترده و فراتر از یک ابزار بلاغی صرف در این اثر دارد، هرچند تمثیل در این جایگاه نیز نقشی برجسته در مقالات دارد. علت این گستردگی کاربرد را می‌توان در نکات زیر جست: بیان تمثیلی، از تصریح به موضوع، کارآمدتر و نیز زیباتر است. تصویری که بیان هنری تمثیل ایجاد می‌کند، به تعبیر جرجانی، نه تنها دلنشین‌تر و مؤثرتر است که نوعی استدلال پنهان با خود دارد که مخاطب را ناخودآگاه به پذیرش سخن سوق می‌دهد. از همین رهگذر است که تمثیل در باب اندیشه‌های حکمی و عرفانی کارآمد است، به‌ویژه در حوزه اندیشه‌های عرفانی که با اموری برهان‌ناپذیر سرو کار داریم که با استدلال‌های منطقی راهی به بیان آن برای گوینده و درک آن برای مخاطب نیست، بهره‌گیری از تمثیل، شیوه‌ای مناسب است؛ چنانکه ارسطو تمثیل را استدلالی قیاسی می‌خواند که در مواردی می‌تواند مخاطب را به درک موضوع رهنمون شود. کاربرد ویژه تمثیل در مقالات از این نظر نیز شایسته توجه است.

نکته دیگر آنکه تمثیل نزد برخی آفرینشگران سخن برای مفاخره، مدح و هجو و مقاصدی از این دست به کار گرفته شده است، اما کاربرد تمثیل در مقالات از این نوع نیست.<sup>۱۷</sup> تمثیل در مقالات برای بیان اصول و قواعدی به کار گرفته شده که لاف‌باز بخش مهمی از آن، وجهی انسانی دارند و فراتر از دایرهٔ بینش و جغرافیای سرزمین و مردمی خاص است. تمثیل در این اثر، شگردی است که آفرینشگر سخن آن را برای بیان و انتقال دقیق‌تر و مؤثرتر اندیشه‌ها و آموزه‌های گوناگون عرفانی، دینی، اجتماعی، اخلاقی و نیز حکمی به کار گرفته است. البته استفاده از تمثیل در مقالات، هرچند به منظور آراستن کلام به کار نرفته، زیبایی و استواری سخن را نیز در این اثر به همراه داشته است.

نکته دیگر اینکه عبدالقاهر جرجانی، زبان‌شناس و بلاغی معروف سدهٔ پنج هجری، تفکیکی میان دو نوع تمثیل فکری و خیالی قائل شده است. از این نظر که تمثیل فکری، زادهٔ شباهت است، چنان که فردی شجاع را به واسطهٔ دلاوری‌اش شیر بنامیم. اما تمثیل خیالی تمثیلی است که با نوعی تأویل همراه است؛ یعنی رسیدن به معنای آن، مستلزم احتجاجی فکری و تلاش ذهنی برای کشف آن است؛ چنانکه در مثل، سخن به جا و برگزیده را آبی گوارا بر تشنه کمان دلسوخته بخوانیم.<sup>۱۸</sup> با توجه به این تقسیم‌بندی، بسیاری از تمثیل‌های مقالات از نوع تمثیل فکری‌اند و مخاطب در درک و فهم آن، به فعالیت ذهنی پیچیده‌ای نیاز ندارد. این نکته از منظر حکمت و زیبایی که برای انتقال آن به مخاطب به کار گرفته می‌شود، اهمیتی خاص دارد. از این رو، در مقالات شمس برای تمثیل، از مضامینی شناخته شده و آشنا استفاده شده است؛ همچون داستان‌های انبیا، حکایت‌های مشهور عارفان، موضوعات و تجارب همه‌فهم و آسان هرروزه. علاوه بر این، در مقالات، انواع تمثیل‌ها با توسل به دانش‌های مختلف و امور مربوط به آن‌ها و مباحث پیچیده همچون مباحث نجومی، طب قدیم ایجاد نشده است، بلکه تمثیل‌های مقالات، ساده است و عینی و نه پیچیده و ذهنی، و بیشتر افراد از عهدهٔ درک و دریافت مقصود برمی‌آیند.

با توجه به اینکه تمثیل در میان انواع صور خیال، بیشترین کاربرد را در حوزهٔ معانی حکمی دارد، می‌توان میان دامنهٔ وسیع کاربرد انواع تمثیل در مقالات شمس و مضامین حکمی در آن، ارتباطی معنادار یافت؛ زیرا هر اثری با توجه به موضوع و هدف خود، از ابزارهای زبانی و شگردهای ادبی خاصی بهره می‌برد.

## یادداشت‌ها

- ۱- در بلاغت کهن فارسی، تمثیل معمولاً ذیل بحث تشبیه مطرح می‌شود. جرجانی با چنین رویکردی، تمثیل را نوعی خاص از تشبیه خواند: «هر تشبیهی، تمثیل نیست... و آن تشبیهی که به داشتن نام تمثیل از نظر دوری از تشبیه صریح باشد، چیزی است که جز با یک یا دو جمله و یا جمله‌های بیشتری از کلام حاصل نمی‌شود» (جرجانی، ۱۳۸۹: ۸۰ و ۱۶۰). جرجانی به تفاوت‌های دیگری نیز در این زمینه اشاره کرده است (ر.ک؛ همان: ۷۷).
- ۲- نخستین نمونه‌های تمثیل در ادبیات، به مثال مشهور غار در جمهوری افلاطون بازمی‌گردد (Cuddon, 2013: 23).
- ۳- ر.ک؛ میرصادیقی، سیدرضی. (۱۳۸۹). «نقش تمثیل در بیان مواجید عرفانی مولوی در مثنوی». عرفان اسلامی. ش ۲۶. صص ۸۳-۱۰۲.
- ۴- قائمی، فرزاد. (۱۳۸۹). «تمثیل‌گرایی فلسفی و پیوند آن با ادبیات تمثیلی مولانا در مثنوی». *ادبیات فارسی*. ش ۲۷. صص ۴۸-۶۶.
- ۵- مولایی، محمدسرور. (۱۳۷۸). «تأملی در یک تمثیل از واقعه شمس تبریزی». *مجموعه مقالات همایش بزرگداشت شمس تبریزی*. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۶- «Beast Fable» اصطلاحی است که به این حکایات اطلاق می‌شود. به طور کلی، فابل داستان کوتاهی است که به شیوه تمثیلی نوشته شده است و نویسنده اصلی اخلاقی یا رفتاری را در آن طرح می‌کند (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۹: ۲۵۷) و فابل حیوانات (Beast fable)، فابلی با شخصیت‌های حیوانی است (ر.ک؛ همان: ۲۵۸). اما با توجه به اینکه در بیشتر فابل‌ها، حیوانات، شخصیت‌های حکایت‌اند، تلقی مشهور از فابل همان داستانی کوتاه با شخصیت‌های حیوانی است. کهن‌ترین این نوع حکایت، منسوب به ازوپ (Aesop) (۶ ق.م.) است که فردی از اهالی آسیای صغیر بوده که در یونان می‌زیسته است (Shipley, 1953: 153).
- ۷- وی را مردی ستمگر خوانده‌اند که بسیار درشت‌هیکل بود، چنانکه اگر دستش را دراز می‌کرد، ماهی را از قعر دریا صید می‌کرد. عمر او بیش از سه هزار سال بوده است. نوح او را در کشتی خود راه نداد، اما طوفان تا زانوی او بیشتر نرسید. سرانجام، به دست موسی کشته شد (ر.ک؛ راوندی، بی تا: ۷۲).
- ۸- ممکن است در چنین تمثیل‌هایی، مشبه به تصریح ذکر نشده باشد، اما ذکر حکایت و محتوای آن، از مشبهی هر چند محذوف خبر می‌دهد که به قرینه معنوی دریافت می‌شود.

۹- در مقالات شمس، ماجرای حضرت ابراهیم<sup>(ع)</sup> و ایمان و محبت راستین او به پروردگار باز هم در جایگاه حکایت‌هایی تمثیلی در باب آموزه‌های از این دست مورد توجه قرار گرفته‌است (برای مثال، ر.ک؛ شمس، ۱۳۷۷: ۳۰۸ و ۳۰۹).

۱۰- در تفسیر منهج الصادقین، ذیل آیه ۲۵۱ سوره بقره به این حکایت اشاره شده‌است که می‌فرماید: ﴿فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ: آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کشت، و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آنچه می‌خواست، به او آموخت؛ و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌گردید. ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد﴾: «ضحاک از ابن عباس نقل کرده‌است که منظور از دانشی که خداوند به حضرت داوود - علیه السلام - تعلیم فرمود، زنجیری بود که حق تعالی در روز قضاوت برای او از آسمان می‌فرستاد تا هر که مُحِقُّ (حق‌دار) بود، دست او به آن زنجیر می‌رسید و اگر مُبْطِل (ناحق) بود، هر چند کوشش می‌کرد، دست او به زنجیر نمی‌رسید و چون از آسمان حکمی نازل می‌شد، آن زنجیر به حرکت درمی‌آمد و از آن آواز شنیده می‌شد. آنگاه داوود - علیه السلام - آن حکم را اجرا می‌کرد. سر آن زنجیر به مجرمه بسته شده بود و ته آن بالای سر داوود - علیه السلام - بود. در محکمی، مانند آهن بود و رنگش مانند آتش و حلقه‌های آن گرد بود و با جواهرات تزیین شده بود. هر مریضی و عیالی که به آن دست می‌زد، فوراً شفا می‌یافت. روزی مردی جواهری گران‌قیمت نزد کسی به امانت نهاد. چون از او مطالبه کرد، امانت‌دار گفت: من ودیعه را به تو پس داده‌ام. مرافعه را به داوود رفع کردند. مردی که ودیعه نزد وی بود، عصایی را تو خالی کرده، آن جواهر را میان عصا نهاده بود. داوود - علیه السلام - به مدعی گفت: برخیز و دست به زنجیر برسان. مرد برخاست و گفت: خدایا! تو می‌دانی که من در این دعوی صادقم و جواهر نزد این کس است. دست مرا به زنجیر رسان تا حق به مرکز خود قرار گیرد. پس دست کرد به زنجیر و آن را بگرفت. داوود - علیه السلام - به دیگری گفت: تو نیز برخیز و دست به زنجیر برسان. وی برخاست و آن را به دست گرفت و صاحب ودیعه مدعی را گفت که این عصای مرا ننگه دار تا من این زنجیر را بگیرم. آنگاه عصای خود را به مدعی داد تا مدعی موقتاً عصا را برایش ننگه دارد و گفت: بار خدایا! دست مرا به زنجیر رسان که تو عالمی به آنکه ودیعه را به او رد کردم. این بگفت و زنجیر را بگرفت. داوود - علیه السلام - در این کار متعجب ماند. جبرئیل فرود آمد و کیفیت این نقشه را به داوود - علیه السلام - خبر داد. حضرت داوود آن مرد را فراخواند و جواهر را از او گرفت و مکر او بر مردمان آشکار گشت و حق تعالی به جهت زشتی آن مکر، زنجیر را به آسمان برد» (کاشانی، ۱۳۵۱: ۷۰).

۱۱- برای مثال می‌توان به حکایت‌های از حضرت ایوب (ر.ک؛ شمس، ۱۳۷۷: ۲۳۷)، خضر (ر.ک؛ همان: ۲۴۸)، داوود (ر.ک؛ همان: ۲۸۴)، موسی (ر.ک؛ همان: ۱۰۳)، سلیمان (ر.ک؛ همان: ۲۱۱) اشاره کرد. ضمن آنکه در این میان، بیشترین توجه به حکایت‌هایی از حضرت محمد<sup>(ص)</sup> معطوف است.

۱۲- بخشی از حکایتی که در شرح‌التعرف آمده در باب اینکه مشغول شدن به غیر حق (معشوق)، جفاست. حکایتی که از اصمعی نقل شده است: «رأيتُ امرأةً حسناً فاشتغل قلبی بها فقلت لها كَلِّ بکلک مشغول فقلت لو كان کَلک بکلّی مشغول فکلّی بکلک می‌دول ولكن لی أحت لو رایت حسنها و جمالها لم تذکر حسنی و جمالی قلت این هی فقلت وراء ک فالتفت فلتمطنی لطمه و قلت یا بطل لو كان کَلک بکلّی مشغولاً لم تلتفت إلی غیری. اینک جفای اهل معرفت چنین باشد» (مستملی بخاری، بی تا: ۸۲۹).

۱۳- اگر مَثَل صرفاً برای تزئین در سخن وارد شود، ذیل علم بدیع قرار می‌گیرد (ر.ک؛ مرتضایی، ۱۳۹۰: ۳۶). اما در بحث پیش رو، و چنانکه پیش‌تر گفته شد، در مقالات و به تأکید خود شمس، مثال آوری و حکایت و این قبیل شگردها، در راستای هدف تعلیمی و ابزاری برای بیان مؤثرتر سخن است. مَثَل در این موارد در واقع، مشبّه به موضوعی است که در باب آن سخن به میان آمده است (= یعنی مشبّه). چنانکه در مقالات، در راستای بیان این نکته که نیل به هر کمالی مستلزم طیّ مراحل و مقدمات لازم و پشت سر گذاشتن شرایط مورد نظر است، ابتدا این موضوع را مطرح کرده است و در پایان، مَثَلی را در جایگاه مشبّه به سخن خود آورده است: «آن رسن‌باز و آن عمودباز هر دو چشم بسته و نعلین در پای و سبو بر گردن و چارپاره در دست، پای‌ها می‌غیراند بر رسن و پیش می‌رود و به سر باز می‌آید، ناگهان خود را فرواندازد و به دو پارسیمان بگیرد، به انگشتی خود را فروآویزد و باز برجهد و بر رسن برآید. آن یکی عرب فریه بود، ناگهان فروافتاد و نماند، هنبازش هر بار بر رسن نوحه او کردی و گفتی: آوردم این بازی به نام خواجه فلان، همان چوب‌ها را در اطلس و خطایی گرفته بودند از بخشش بسیار. آن را بر لب دریا می‌آموزند تا اگر بیفتند در دریا افتد، آنگاه چون ثابت و ماهر شدند، به خشکی آرند. بعد از آن اندک‌اندک چوب را درازتر کنند، به تدریج و قرار و انتظار و تربیت تا استاد گردد... کز غوره به روزگار حلوا سازند» (شمس، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۳۲).

۱۴- چنانکه گاه به صراحت پس از ذکر کوتاهی از داستان به خلاصه‌گویی خود اشاره کرده است: «آن پادشاه سه پسر داشت و... وصیت کرد که به فلان قلعه مروید... تا رفتند صورتی دیدند که در صفت نگنجد، دختر فلان پادشاه... رفتند به خواستاری، پادشاه گفت: مرا دختر نیست، هر که دعوی کند و نشان نیارد سر او ببرم. آن دو پسر سر به باد دادند، سرشان را در آن

خندق انداختند که پر سر شده بود، همه از این واقعه... خدمت شما را به حکایت تصدیق ندهم و اگر نه آیت‌هایی است در شرح این» (شمس، ۱۳۷۷: ۲۷۰). در مثال یاد شده، حکایت، ناتمام رها شده است و به دلیل آگاهی و شناختی که مخاطب از پیام و مضمون آن دارد، پاره‌ای از آن نقل شده است.

۱۵- در برخی روایت‌ها، ایاز به شکستن گوهری قیمتی دستور داده شده است و در برخی دیگر، قدحی که از سنگی ارزشمند ساخته شده است (برای مثال، ر.ک؛ میدی، ۱۳۷۱: ۳۹۳). در هر حال، فحوای کلی و مضمون حکایت در هر دو حالت، یکی است و مسئله متابعت راستین از محبوب و ارزش و اولویت خواست و اراده او بر هر چیز دیگر است.

۱۶- البته این تمثیل می‌تواند غیر از نکته طرح شده، در بردارنده معانی عمیق عرفانی نیز باشد، اما لاقلاً یکی از بدیهی‌ترین و اولین پیام‌های آن، نکته یاد شده است

۱۷- چنانکه یکی از اهداف به کارگیری تمثیل در دیوان خاقانی، مفاخره است (ر.ک؛ رحیمی و محمدزاده، ۱۳۸۹: ۹۸).

۱۸- این تفاوت، صدها سال پس از نگاه جرجانی مورد توجه نظریه پردازان معاصر (تزوتان تودوروف) قرار گرفت و در مباحث آنان، در دو دسته جداگانه تمثیل، یعنی (Diaphor) تمثیل خیالی با معنای مبهم و موضوع ناشناخته و (Epiphor) تمثیل فکری با معنای آشکار مطرح شد (ر.ک؛ احمدی، ۱۳۹۱: ۲۹۴).

## منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۹۱). *ساختار و تأویل متن*. ج ۱۴. تهران: نشر مرکز.
- ارسطو. (۱۳۸۹). *فن خطابه*. ترجمه پرخیده ملکی. تهران: اقبال.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۳). *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. ج ۵. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- تقوی، محمد. (۱۳۷۶). *حکایت‌های حیوانات در ادب فارسی*. ج ۱. تهران: انتشارات روزنه.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۳۶۸). *دلایل الإعجاز فی القرآن*. ترجمه سید محمد رادمنش. تهران: انتشارات آستان قدس رضوی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). *اسرار البلاغه*. ترجمه جلیل تجلیل. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.



- راوندی، قطب‌الدین. (بی‌تا). *قصص الأنبياء*. تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی. ج ۱. مشهد: آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- رحیمی، غلامرضا و فرشته محمدزاده. (۱۳۸۹). «اهداف و ابزارهای کاربرد تمثیل در دیوان خاقانی». *پژوهشنامه زبان و ادبیات فارسی*. س ۴. ش ۴. صص ۹۳-۱۱۲.
- سبحانی، جعفر. (۱۳۷۸). *الأمثال فی القرآن الکریم*. قم: مؤسسه الصادق<sup>(ع)</sup> للطباعة والنشر. شفيعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۵). *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: انتشارات آگاہ.
- شمس تبریزی، محمدبن علی بن ملک‌داد. (۱۳۷۷). *مقالات شمس تبریزی*. تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد. ج ۲. تهران: انتشارات خوارزمی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۹). *انواع ادبی*. تهران: نشر میترا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۵). *بیان*. ویرایش سوم. ج ۱. تهران: نشر میترا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۷۹). *بیان و معانی*. تهران: انتشارات فردوس.
- کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله. (۱۳۵۱). *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*. ج ۲. تهران: کتابفروشی اسلامیہ.
- مرتضایی، جواد. (۱۳۹۰). «تمثیل؛ تصویر یا صنعت بدیعی؟». *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان*. ش ۴. صص ۲۹-۳۸.
- مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد. (بی‌تا). *شرح التعرف لمذهب اهل التصوف*. با مقدمه، تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: انتشارات اساطیر.
- میبدی، احمدبن محمد. (۱۳۷۱). *کشف الأسرار و عده الأبرار*. به اهتمام علی اصغر حکمت. ج ۱، ۲ و ۵. تهران: امیرکبیر.
- همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۷). *فنون بلاغت و صناعات ادبی*. تهران: مؤسسه نشر هما.
- Abrams, M. H. (1999). *A Glossary of Literary Terms*. USA: Cornell University.
- Aritotle. (1991). "Rhetoric". Translated by W. Rhys Roberts. *The Complete Works of Aristotle*. Ed. Jonathan Barnes. Princeton University Press. Pp 1354-1420.
- Cuddon, J. A. (2013). *A Dictionary of Literary Terms and Literary Theory*. 5<sup>th</sup> Edition. Wiley: Blackwell.
- Quinn, Edward. (2006). *A Dictionary of Literary and Thematic Terms*. New York: Facts on File, Inc.
- Shipley, Joseph T. (1953). *A Dictionary of World Literature*. New York: Philosophical library.